Journal of Fiqh and Usul
Vol. 50, No. 2, Issue 113
Summer 2018
DOI: 10.22067/jfu.v50i2.49113

فقه و اصول
سال پنجاهم، شماره ۲، شمارهٔ پیاپی ۱۱۳
تابستان ۱۳۹۷، ص ۱۱٤-۹۹

چگونگی مواجهه فقها با اخبار من بلغ و برداشتی نو از این اخبار *

دکتر علی اکبر کلانتری
دانشیار دانشگاه شیراز
Email: aak1341@gmail.com

چکیده

مشهور در میان فقها آن است که می‌توان با تکیه بر «اخبار من بلغ» حکم به استحباب اموری کرد کـه امـارات و روایاتی نا معتبر، بر مطلوبیت انجام آن‌ها دلالت کند. ایشان با بهره‌گیری از این اخبار با رویکرد فقهی و اصـولی، بـه این نتیجه رسیده‌اند که آن چه در روایات دلالت کننده بر احکام الزامی، شرط اسـت، در روایـات دلالـت کننـده بـر احکام غیر الزامی شرط نیست. این در حالی است که با درنگ در سمت و سو ومفاد این اخبار و بررسی قرائن دیگر، روشن می‌شود مضامین آن‌ها، مرتبط با موضوع ثواب و پاداش الهی است و بیشتر صبغه کلامـی و اعتقـادی دارنـد و نمی‌توان آن‌ها را دلیل بر ملغا بودن شرایط حجیت اخبار دلالت کننده بر مستحبات و فضائل دانست و بر این اساس، فتوا به استحبات (وکراهت) به سان فتوا به وجوب و حرمت، نیازمند دلیل معتبر است.

کلیدواژه‌ها: اخبار من بلغ، استحباب، تسامح در ادله سنن.

---

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۰۵/۲۴؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۶/۰۲/۲۶.

مقدمه

شمار در خور توجهی از فقها، هنگام بحث از استحباب بسیاری از امور، به روایاتی استناد نموده‌اند که با عنایت به وجود عبارت «من بلغه» در بیشتر آن‌ها، به «احادیث من بلغ» اشتهار یافته‌اند. در ذیل با برخی از این روایات آشنا می‌شویم:

۱- احمد بن ابی عبدالله برقی، با سند صحیح، [1] از امام صادق (ع) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «منْ بلغه عنْ النبیِ (ص) شیٌ من الثواب فعمله کان أجرِ ذلک لـه و ان کـان رسـولِ اللـه (ص) لـم یقلـه.» (برقی، ۱/ ۳۵؛ نیز ر. ک حر عاملی، ۱/ ۶۰) «هر کس از سوی پیامبر (ص) به او برسـد کـه [انجـام دادن] چیزی، دارای پاداش است و بر این اساس، اقدام به انجام آن نماید، از پاداش آن عمل، برخوردار می‌شـود، هر چند پیامبر (ص) آن را نفرموده باشد.»

۲-شیخ کلینی، با سند خود از محمدبن مروان نقل می‌کند که وی گفت: «سمعت ابا جعفر (ع) یقولِ: منْ بلغه ثوابٌ من الله علی عملٍ فعملِ ذلک العملِ إلتماس ذلک الثواب أوتیه و إنْ لم یکـنْ الحـدیث کمـا بلغه.» (کلینی ۲/ ۸۷؛ نیز ر.ک: حر عاملی، ۱/ ۶۰) «شنیدم امام باقر (ع) می‌فرمود: هر کس به او برسد که (انجام فلان) کار، پاداش الهی دارد و بنابراین، به هدف دست یابی به پاداش، کار مزبور را انجـام دهـد، از آن پاداش برخوردار می‌شود، هر چند حدیث مزبور، به گونه‌ای نباشد که به او رسیده.»

۳- شیخ صدوق، با سند خود از صفوان و او از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: «منْ بلغـه شـیٌ منْ الثواب علی شیٍ من الخیرِ فعملِ به کان أجرِ ذلـک لـه و إن کـان رسـولِ اللـه (ص) لـم یقـلِ» (ثـواب الاعمال، ۱۳۲؛ نیز ر.ک: حرعاملی، ۱/ ۵۹)

۴-احمد بن فهد حلی با سند خود و بـه طـور کلـی از ائمـه علـیهم السـلام نقـل می‌کنـد کـه ایشـان فرموده‌اند: «إنّ منْ بلغه شیٌ من الخیرِ فعملِ به کان له منْ الثواب ما بلغه و إن لـم یکـنْ الامـر کمـا فعلـه» (۱۲)

۵- سید ابن طاوس نیز به نقل از امام صادق (ع) می‌نویسد: «منْ بلغه شیٌ منْ الخیرِ فعملِ به کـانَ لـه ذلک و إنْ لم یکنْ الامر کما بلغه» (۵۶۶)

مشهور فقها با تکیه بر قاعدهٔ معروف «تسامح در ادلهٔ سـنن» کـه از همـین روایـات اسـتفاده کرده‌انـد، بسیاری از امور را بی آن که مستند به آیه یا حدیثی معتبر باشد، مستحب و یا مکروه دانسـته‌اند. ایـن گـروه، مفاد اخبار یاد شده را با رویکرد فقهی، ارزیابی و بررسی نموده‌اند.

واین در حالی است که بسیاری از فقهای پسین، با رویکرد اصولی، به تحلیل این روایات پرداخته‌انـد،

۱- سند روایت، چنین است: احمد بن ابی عبدالله البرقی عن علی بن الحکم عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله (ع)

هر چند نتیجهٔ این دو رویکرد یکی و آن فراهم آمدن زمینه صدور فتوا به استحباب است.

به دیگر سخن، این دو نگرش، در عرض هم و مانعه الجمع نیستند بلکه هر یک، ناظر بـه مرحلـه‌ای از مراحل استنباط جهت دست یابی به مجموعه‌ای از احکام ویژه است.

از نگاه نگارنده هیچ یک از این دو رویکرد، با مضامین اخبار من بلغ، متناسب نیست و با درنگ بیشـتر در آن‌ها و با ملحوظ داشتن قرائن جانبی، معلوم می‌شود سمت و سوی این اخبار و جهت‌گیری کلی آن‌هـا، تبیین امری است که بیشتر صبغهٔ اعتقادی و کلامی دارد.

اهمیت و ضرورت بحث و بررسی در این زمینه، بیشتر بدان جهت است که اثبات حکـم شـرعی، هـر چند استحباب یا کراهت، به گونه‌ای که بتوان آن را به شارع نسبت داد، نیازمند دلیل مـتقن و معتبـر اسـت، چنان که صاحب مدارک می‌نویسد: «إنِ الاستحباب حکم شـرعیٌ فیتوقـف علـی الـدلیلِ الشـرعی کسـائرِ الاحکام.» (عاملی، ۱/ ۳۱) «استحباب، حکمی است شرعی و همانند دیگر احکام، متوقف بر وجود دلیـل شرعی است».

صاحب حدائق نیز می‌گوید: «إنِ الاستحباب حکم شرعیٌ یتوقف ثبوته علی الدلیلِ و الا کان قولاً علیٰ الله تعالی بغیرِ دلیلٍ و هو منهیٌ عنه آیه و روایه.» (بحرانی، ۴/ ۱۹۷) «استحباب، حکمـی اسـت شـرعی و ثبوت آن، منوط به وجود دلیل است. وگرنه فتوا دادن به آن، استناد دادن چیزی به خدا بدون دلیل است و این امر، از نظر قرآن و حدیث، مورد نهی است»

افزون بر این، مکروه دانستن امور، مستلزم نهی کردن مکلفان -هر چند به گونهٔ غیـر الزامـی _از انجـام آن‌ها است و این کار بدون برخورداری از دلیل شرعی و معتبر، نا موجه به نظر می‌رسد.

در روایات، به نقل از پیامبر (ص) می‌خوانیم: «إنَّ الله تعالی یحبّ أن یؤتی وخصه کما یکـره أن تـؤتی معصیته» (سیوطی، الجامع الصغیر، ۱/ ۲۸۸) «خداوند دوست دارد حلال‌های او انجام شود، همان گونـه که ناپسند می‌دارد معصیت او، تحقق یابد.»

چنان‌که اشاره گردید، فقها از دیرباز و همواره بـا رویکـرد خـاص خـود، از مضـامین ایـن اخبـار بهـره گرفته‌اند که می‌توان در این زمینه از محقق حلی (م ۶۷۶ ق)، شهید ثـانی (م ۹۶۶ ق)، محقـق اردبیلـی (م ۱۰۹۰ ق)، صاحب مدارک (م ۱۰۰۹ ق) شیخ بهایی (م ۱۰۳۱ ق)، محقق سبزواری (م ۱۰۹۰ ق)، محقـق خوانساری (م ۱۰۹۹ ق)، فاضل هندی (م ۱۱۳۷ ق)، میرزای قمـی (م ۱۲۳۱ ق)، فاضـل نراقـی (م ۱۲۴۵ ق)، صاحب جواهر (م ۱۲۶۶ ق) و شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱ ق) به عنوان فقهای شاخص نـام بـرد. در جای خود به برخی از کلمات و فتاوی این فقها اشاره خواهیم نمود ولی در آثار هیچ یک از ایشان، شاهد بررسی مفاد این اخبار با رویکردی که در این مقاله دنبال می‌شود نیستیم.

موضع اهل سنت

فقهای اهل سنت نیز با اندکی تفاوت در تعبیر، تسامح در احکام غیـر الزامـی را روا دانسـته‌اند، محیـی الدین نووی (م ۶۷۶ ق) این رویکرد را مورد قبول اهل علم، اعم از محدثان وغیر آنان می‌داند و می‌نویسد: «أحادیث الفضائل یتسامح فیها عند اهل العلم من المحدثین وغیرهم.» (نووی، ۱/ ۶۵۵)

صاحب مغنی المحتاج (م ۹۷۷ ق) نیز می‌گوید: «إن الحدیث الموسل والضعیف والموقوف یتسـامح به فی فضائل الاعمال و یعمل بمقتضاه» (شربینی، ۱/ ۴۰) «در مورد حـدیث مرسـل، ضـعیف و موقـوف، چنان‌چه مورد آن‌ها، اعمال فاضله (وغیـر الزامـی) باشـد، مسـامحه می‌شـود و بـه مقتضـای آن‌هـا، عمـل می‌گردد.»

بر همین اساس است که ابن فهد حلی (م ۸۴۱ ق)، پس از نقل برخی از اخبار من بلغ و نیز حـدیثی از اهل سنت در این زمینه می‌نویسد: «فصار هذا المعنـی مجمعـاً علیـه بـین الفـریقین» (ابـن فهـد ح، ۱۳). «براساس این روایات، تسامح در دلیل‌های سنن و فضایل، مورد اجماع شیعه و سنی است.»

آن چه وی از اهل سنت نقل می‌کند، حدیثی است که به صورت مرفوع از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است و آن این‌که به گفتهٔ وی، پیامبر (ص) فرمود: «من بلغه من الله فضیلة فأخذ بها ایمانا بالله و رجاء ثوابه أعطاه الله ذلک و إن لم یکن کذلک»، (ر.ک: ابن فهد، ۱۳) «کسی که (به واسطهٔ روایتی، فرمـان بـه) فضیلتی از سوی خدا به او برسد و باتوجه به این که ایمان به خدا و امید به پاداش او دارد، آن را انجام دهد، خداوند پاداش مورد نظر را به او عطا می‌کند، گر چه (در واقع امر) فرمانی در کار نباشد.»

پس از این توضیحات، به تبین رویکرد غالب در میان فقها دربارهٔ مدلول این اخبار می‌پردازیم.

رویکرد فقهی

با مروری بر ابواب گوناگون فقه، به خوبی روشن می‌شود فتاوی بسیاری از فقها بـه اسـتحباب امـوری فراوان، مبتنی بر قاعدهٔ معروف «تسامح در ادلهٔ سنن» است، قاعده‌ای که از اخبار من بلـغ اتخـاذ شـده. در این زمینه، می‌توان از نمونه‌های ذیل یاد کرد: استحباب روزه بر مسافر (شهید ثانی،۲/ ۴۸) استحباب گرفتن وضو برای طواف مستحبی (خوانساری، ۳۴)، استحباب تربیع در موقع جلوس در نماز (اردبیلی، ۳/ ۴۵)، استحباب گرفتن وضو بر کسی که به زیارت اهل قبور می‌رود (فاضل هندی، ۱/ ۷۱)، استحباب گرفتن وضو بر قاضی هنگام جلوس بر جایگاه قضاوت (ر.ک: نجفی، ۱/ ۳۱) اسـتحباب پوشـاندن سـر هنگـام تخلـی (بحرانی، ۲/ ۵۳) استحباب مالیدن دست به خاک یا دیوار پس از مصافحه با کافر کتابی و نیز پس از لمس نمودن سگ و خوک در صورتی که جای تماس، مرطوب نباشد (خویی، التنقـیح، ۳/ ۳۸۰) نیـز حکـم بـه

استحباب در موارد ذیل، بر اساس اخبار یاد شده، صادر گردیده: گرفتن وضو پیش از صرف غذا و پس از آن، گذاشتن ظرف حاوی آب وضو در سمت راست وضو گیرنده، ایستادن غسل دهندة جنازه در سمت راست آن، نگاشتن اسامی ائمه علیهم السلام بر روی کفن، غسل کردن در شب نیمة رمضان، شب عید فطر، نیمة رجب، روز مبعث و نوروز (ر.ک: سبحانی، الرسائل الاربع، الرسالة الرابعة، ۷۱).

بررسی بیشتر در متون فقهی نشان می‌دهد افزون بر موارد یاد شده و نمونه‌های دیگر، حکم به کراهت نیز در بسیاری موارد، از باب الحاق به استحباب و مبتنی بر اخبار مزبور است.

احمد نراقی، پس از نقل این فتوا از شیخ طوسی و محقق حلی و ابوالصلاح حلبی که «رکوع نمودن نماز گزار در حال قرار داشتن دستان او در زیر لباس، مکروه است» می‌نویسد: «لم یظهر لهم من الاخبار مستند واضح ولکن لابأس باتباع هؤلاء الاعیان فیما یتسامح فی دلیله.» (۲/ ۵۷۸) «برای این فقها در میان روایات، دلیل روشنی پیدا نشد ولی پیروی نمودن از آنان در مورد حکمی که در دلیل آن، مسامحه می‌شود، بی اشکال است.»

وی دز موضعی دیگر به صراحت می‌نویسد: «لاشک أن السنن و المکروهات مما یتسامح فی أدلتها» (همان، ۶۳۵) «در این که مستحبات و مکروهات، از اموری هستند که می‌توان در دلیل‌های آن‌ها، مسامحه نمود، شک نیست.»

نیز می‌توان در این زمینه، از شهید ثانی، محقق خوانساری و صاحب جواهر یاد کرد که هر یک به گونه‌ای بر الحاق مکروهات به مستحبات در امر تسامح، تاکید کرده‌اند و فتاوی خود به کراهت را بر این اخبار مبتنی نموده‌اند (ر.ک: شهید ثانی، ۱۲/ ۵۱۴؛ خوانساری، ۱/ ۲۸؛ نجفی، ۲/ ۶۹ و ۳/ ۷۰ و ۱۷/ ۹ و ۱۸/ ۴۲۶ و ۲۸/ ۱۸۱ و ۳۶/ ۴۲ و ۴۱/ ۴۴۵).

رویکرد اصولی

شماری از علمای متأخر، به بررسی مفاد این اخبار از نگاه اصولی پرداخته و پیرامون آن‌ها، به عنوان یکی از مسائل علم اصول بحث کرده‌اند و بدین ترتیب یکی از مبانی استنباط احکام غیر الزامی را تبیین نموده‌اند.

از نگاه ایشان، جهت بحث از احادیث مذکور، بدان جهت اصولی است که به موجب این اخبار و به اقتضای قاعده‌ای که از آن‌ها استفاده می‌شود، اموری مانند مسلمان بودن و عدالت که در حجت بودن خبر واحد دلالت کننده بر وجوب و حرمت، شرط است، در خبر واحد دلالت کننده بر استحباب و کراهت شرط نیست.

شیخ انصاری، به صراحت می‌نویسد: «قاعده التسامح مسألة اصولیة لانها بعد إتقانها واستنباط ما هو مراد الشارع منها یوجع الیها المجتهد فی استحباب الافعال و لیست مما ینفع المقلد فی شئ لانّ العمل بها یحتاج الی إعمال ملکه الاجتهاد.» (جمعی از فقها، ۱۸).

«قاعدة تسامح، مسأله‌ای است اصولی، زیرا پس از این که از اتقان بر خوردار شد و مقصود شارع از آن استنباط گردید، مجتهد، در زمینة حکم به استحباب افعال به آن مراجعه می‌کند و مقلد، هیچ سودی از این قاعده نمی‌برد، چرا که به کارگیری آن، نیازمند إعمال ملکة اجتهاد است.»

در تقریرات آقای نائینی نیز آمده است: «از ظاهر عنوانی که برای این قاعده، مشهور شده یعنی عنوان «التسامح فی ادله السنن» استفاده می‌شود که بحث پیرامون آن، بحثی است اصولی، به این معنا که اموری که در خبر دلالت کننده بر حکم الزامی شرط گردیده، در خبر مربوط به مستحبات شرط نیست.» (نائینی، ۲/ ۲۰۸).

به گفتة صاحب عناوین الاصول، ظاهر لفظ «تسامح» در این باب، دلیل بر آن است که فقها در دلیل مربوط به وجوب و حرمت، دقت نظر به خرج می‌دهند به این معنا که در مورد آن‌ها، جز بر دلیل شرعی معتبر، اعتماد نمی‌کنند بر خلاف غیر وجوب و حرمت که در پیوند با آن‌ها، بر دلیل غیر معتبر از قبیل خبر ضعیف و فتوای فقیه واحد و مانند آن‌ها نیز اعتماد می‌کنند (مراغی، ۱۳۳).

همین موضع‌گیری از عبارت‌های فقهایی مانند صاحب ریاض، سید آل بحر العلوم و شیخ محمد تقی در حاشیة او بر معالم نیز قابل استفاده است (ر.ک: طباطبایی، ۱/ ۹۱؛ آل بحر العلوم، ۴/ ۳۰۴؛ شیخ محمد تقی، ۴۱۶).

باید گفت کلمات و تعبیرات برخی از اهل سنت نیز به همین امر اشاره می‌کند، از جمله بکری دمیاطی که پس از نقل حدیثی در یکی از مسائل نماز می‌نویسد: «هذا الحدیث منقطع غیر أنه من الفضائل التی یتسامح فیها.» (بکری، ۲/ ۱۶) «این حدیث، منقطع (وبه لحاظ سندی فاقد اعتبار) است ولی مربوط به فضائل است و می‌توان در آن مسامحه نمود.»

و بر اساس نقل صبحی صالح، سه تن از محدثان بزرگ اهل سنت یعنی احمدبن حنبل، عبد الرحمن بن مهدی و عبدالله بن مبارک گفته‌اند: «إذا روینا فی الحلال والحرام شددنا و إذا روینا فی الفضائل و نحوها تساهلنا.» (صبحی صالح، ۲۱۱) «آن گاه که در حلال و حرام روایت کنیم، سخت گیری می‌کنیم، ولی هنگام نقل روایت در مورد فضائل و مانند آن، آسان می‌گیریم.»

البته وی، در تفسیر سخن و بیان مقصود این سه تن و نیز کسانی که سخن مشابه آنان دارند، دچار اشتباه شده و نوشته است: عبارت شخصیت‌های یاد شده، به درستی فهمیده نشده، زیرا مقصودشان، ایجاد

تقابل میان حدیث صحیح و حدیث ضعیف نیست آن گونه که ما برداشت می‌کنیم، آنان هنگام نقل روایت در باب حلال و حرام، سخت‌گیری کرده‌اند، به این معنا که در این زمینه، تنها به روایاتی که در اعلا درجة صحت بوده‌اند، استدلال می‌کردند، ولی هنگام نقل روایت در باب فضائل و مانند آن (یعنی آن چه به حلال و حرام مربوط نمی‌شد) ضرورتی برای سخت گیری و بسنده کردن به حدیث صحیح نمی‌دیدند، بلکه در این باب، به حدیث درجه پایین‌تر، یعنی حدیث حسن نیز عمل می‌کردند. بنابراین باید گفت مقصود ایشان آن است که می‌توان در فضائل اعمال، به روایت حسن و نه ضعیف، عمل کرد، زیرا بی‌گمان روایت ضعیف نمی‌تواند خاستگاه حکم شرعی و مبنای فضیلت اخلاقی باشد و بی‌تردید ظن، ما را از حق بی‌نیاز نمی‌کند و فضایل (به سان احکام واجب و حرام) از پایه‌های اساسی دین هستند و روا نیست آن‌ها را بر امور واهی بنیان نهاد.»

دلیل اشتباه وی آن است که بی‌تردید، دایرة تسامح در عبارات عالمان یاد شده، شامل احادیث ضعیف نیز می‌شود و با تتبع گسترده‌ای هم که انجام گرفت، به هیچ قرینه‌ای که نشان دهد تقابل در کلمات ایشان تنها میان حدیث صحیح و حسن است، دست نیافتیم، به عکس، عبارت‌های برخی، به طور صریح، گویای این واقعیت است که مسامحه مورد نظر عالمان، در بر گیرنده هر گونه حدیث غیر صحیحی است که در زمینه احکام غیر الزامی وارد شود، از جمله در یکی از مباحث فقهی محیی الدین نووی آمده است: «أنّ العلماء متفقون علی التسامح فی الاحادیث الضعیفة فی فضائل الاعمال و نحوها.» (نووی، المجموع فی شرح المهذب، ۸/ ۲۶۱). «دانشمندان در این که می‌توان در احادیث ضعیف که در باب کارهای با فضیلت و مانند آن وارد می‌شود، مسامحه نمود اتفاق نظر دارد.»

نیز وی می‌گوید: «قد اتفق العلماء علی أنّ الحدیث المرسل والضعیف والموقوف یتسامح به فی فضائل الاعمال و یعمل بمقتضاه» (همو، ۲/ ۵۴) «عالمان بر این امر متفق القول هستند که می‌توان در مورد حدیث مرسل، ضعیف و موقوفی که مرتبط به کارهای با فضیلت باشد، مسامحه نمود و به مقتضای آن‌ها عمل نمود.»

فشرده سخن آن که سمت و سوی بحث بر اساس این رویکرد، اصولی است و در نتیجه آن، دقت و اهتمامی که در دلایل مربوط به وجوب و حرمت لازم است، در دلایل مرتبط با با استحباب و کراهت لازم نیست.

گفتنی است در این که ضابطه اصولی بودن یک مسأله چیست، دیدگاه‌های متعددی از سوی عالمان اصول مطرح شده است، ولی بر اساس همه آن‌ها، باید بحث پیرامون مفاد اخبار من بلغ را با رویکردی که از این عالمان بیان نمودیم، مسأله‌ای اصولی دانست.

توضیح آن که براساس دیدگاه برخی مانند شیخ مرتضی انصاری، به مسأله‌ای اصولی گفته می‌شود که به کارگیری و اجرای آن، اختصاص به مجتهد داشته باشد و شخص مقلد، از آن بهره‌ای نبرد (ر.ک: فرائد الاصول، ۳۲۰). برخی دیگر مانند شیخ ضیاء الدین عراقی، مسأله‌ای را اصولی می‌دانند که بتواند در ابواب گوناگون فقه، در طریق و مجرای استنباط وظایف عملی قرار گیرد و بهره برداری از آن، اختصاص به باب خاصی از ابواب فقه نداشته باشد (۱/ ۲۱).

این در حالی است که بر اساس تصریح یا اشاره صاحب کفایه در جاهای متعددی از این کتاب (از جمله: ۱/ ۱۳۹ و ۲۳۶ و ۲/ ۲۷۴) و نیز براساس دیدگاه امام خمینی (۱/ ۵) مسأله‌ای اصولی است که نتیجه آن در طریق استنباط احکام شرعی قرار گیرد.

در همین حال، برخی از عالمان معاصر، ضمن بررسی دیدگاه‌های یاد شده، مسأله‌ای را اصولی دانسته که دارای سه مشخصه زیر باشد: ۱- نتیجه آن، حکم و یا وظیفه کلی باشد. ۲- استفاده از آن، به باب خاصی از فقه، محدود نمی‌شود. ۳- متن آن، حکم شرعی نیست (ر.ک: سبحانی، المحصول فی علم الاصول، ۱/ ۴۱).

بیان تفاوت این دیدگاه‌ها و نقد بررسی آن‌ها، رسالت این مقاله نیست، ولی به هر حال، چنان‌که پیدا است، الغای شرایط حجیت خبر واحد در باب مستحباب و مکروهات که برداشت عالمان یاد شده از احادیث من بلغ است، براساس همه دیدگاه‌های مزبور، مبحثی اصولی محسوب می‌شود.

نقد و بررسی

تحلیل مدلول اخبار من بلغ با رویکردهایی که گذشت، و استفاده نمودن قاعده تسامح از آن‌ها. گرچه همواره مورد قبول قرار گرفته و چنان‌که دیدیم، برخی آن را مشهور بلکه مورد اتفاق دانسته‌اند ولی گاه مورد نقد واقع شده. در این زمینه می‌توان از صاحب حدائق نام برد که بر این ادعا که مدلول احادیث من بلغ، الغای شرایط حجیت خبر واحد در باب مستحبات است، اشکال می‌کند.

فشرده سخن وی چنین است:

آیه نبأ یعنی فرموده خداوند: «إن جاءکم فاسق بنبأ فتبیّنوا ...» (حجرات: ۶) دلالت بر مردود بودن خبر فاسق در باب واجبات و مستحبات می‌کند و حال آن که مفاد احادیث من بلغ بنابر ادعای مذکور، آن است که هر کس بر اساس روایتی از معصوم (ع) کاری انجام دهد، برخوردار از ثواب است، اعم از این که راوی، عادل باشد یا خیر و اعم از این که روایت او، با واقع مطابقت کند یا خیر و بنابراین آیه نبأ، نسبت به احادیث

مزبور، اخص است و بنابر قاعده تخصیص، لازم است مفاد این احادیث را با آیه یاد شـده، تخصـیص زد و نتیجه آن که خبر فاسق، به طور کلی فاقد حجیت است (ر.ک: بحرانی، ۴/ ۱۹۹).

برخی دیگر، در مقام اشکال بر دیدگاه مشهور و بیان نسبت میان دلیل‌های مربـوط بـه شـرایط حجیـت خبر واحد و احادیث من بلغ، سخن از عموم و خصوص من وجه بـه میـان آورده‌انـد و گفته‌انـد: دلیل‌هـای مربوط به شرایط مزبور، عام است، یعنی هم شامل روایتی می‌شود که دلالت بر وجـوب کنـد و هـم در بـر گیرنده روایتی است که دلالت بر استحباب نماید و احادیث من بلغ، اگر چه به ادعای مشـهور، اختصـاص به خبر دلالت کننده بر استحباب دارد، ولی از سوی دیگر، اعم از این است که خبر مزبـور، واجـد شـرایط حجیت باشد یا خیر، بنابراین در ماده اجتماع یعنی خبری که دلالت بر اسـتحباب کنـد ولـی فاقـد شـرایط حجیت باشد، تعارض رخ می‌دهد (و باید به سراغ قواعد باب تعارض رفت) و نمی‌توان به طور کلی حکـم به تقدیم اخبار من بلغ بر دلیل‌های مربوط به شرایط حجیت خبر واحد (مانند آیه نبأ) نمـود (ر.ک: نـائینی، اجود التقریرات، ۲/ ۴۱۳).

البته آقای نائینی به این اشکال پاسخ می‌دهد و در مقام دفاع از مشهور می‌گوید: اخبار مـن بلـغ، نـاظر به الغای شرایط حجیت در اخبار مربوط به مستحبات هستند، بنابراین بر دلیل‌های دلالت کننده بـر شـرایط حجیت خبر، حکومت دارند و بنابراین نباید میان آن‌ها، نسبت سنجی (و حکم به تعارض) نمود (همان).

پاسخ ما به این سخن روشن است زیرا چنان که خواهیم گفت، اخبار من بلغ، سـمت و سـوی دیگـری دارند و به هیچ وجه نمی‌توان آن‌ها را ناظر به الغای شرایط حجیت و حاکم بر دلیل‌های مربوط به این شرایط دانست، افزون بر این که سخن از حکومت، در جایی صحیح است که لسان یک دلیل نسبت به دلیل دیگر، لسان شرح و تفسیر باشد، به گونه‌ای که در صورت فقدان دلیل محکوم، دلیل حاکم، گنگ و نامفهوم به نظر آید، مانند وضعیتی که میان دو عبارت «لاصلاه الا بطهور» و «الطواف بالبیت صلاه» و نیز دو عبـارت «اذا شککت فابن علی الاکثر» و «لاشک لکثیر الشک» به چشم می‌خورد.

گفتنی است برخی از اصولیان، در تثبیت قاعدة تسامح در ادله سنن، افـزون بـر احادیـث مـن بلـغ، بـه اجماع منقول نیز استناد نموده‌اند (ر.ک: جمعی از فقها، ۱۲) که این دلیل نیز با توجه به پـاره‌ای اشـکالات، پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد. زیرا صرف نظر از این که اجماع منقول، خود فاقد اعتبار و بدون پشـتوانة علمـی است، در این جا، با اشکال دیگری نیز روبه رو است و آن این که بررسی کلمات قـائلان بـه قاعـدة مزبـور نشان می‌دهد تکیه گاه ایشان در این زمینه، چیزی جز همـان احادیـث مـن بلـغ نیسـت و بنـابراین اجمـاع مفروض، مدرکی و به عنوان دلیل مستقل، فاقد اعتبار است.

هم چنین برخی در این زمینه، به حکم عقل استدلال کرده و گفته‌اند: بی‌تردید اگر شخص، عملـی کـه

استحباب آن، مشکوک است را انجام دهد، قطع به این پیدا می‌کند که ضرری متوجه کار او نیست زیرا این کار، یا مستحب است یا مباح، بر خلاف این که آن را ترک نماید که در این صورت احتمال می‌دهد آن چه را ترک نموده، در واقع مطلوب و مورد نظر شارع بوده است و بی‌گمان در این فرض، عقل انجام دادن آن را ترجیح می‌دهد و از همین رو است که هرگاه خدمتکاران یک مولا، احتمال دهند چیزی مطلوب و انجام آن، فاقد هرگونه ضرر وزیان است، اقدام به انجام آن می‌نمایند و عقل نیز ایشان را مستحق مدح می‌داند، هر چند آن کار در متن واقع، مطلوب مولا نباشد، از طرف دیگر، هرگاه رجحان چیزی، از نظر عقل ثابت شد، این رجحان، برای حکم به استحباب آن، کفایت می‌کند (ر.ک: مراغی، ۱۳۴).

به نظر می‌رسد این استدلال نیز با اشکال جدی رو به رو است زیرا بنای انجام دهندهٔ کاری که استحباب آن مشکوک است، از دو فرض بیرون نیست: یا کار خود را در صبغهٔ احکام شرعی و به عنوان یکی از مستحبات واقعی الهی انجام می‌دهد که نادرست بودن این فرض، روشن است، زیرا چنین اقدامی، یا از مصادیق تشریع حرام است[1] و یا مصادیق سخن نا آگاهانه در عرصهٔ تشریع و اسناد دادن جاهلانه چیزی به شارع که در حرمت این کار نیز جای تردید نیست.

یا از این که اقدام او، براساس این احتمال است که ممکن است کار او در واقع، محبوب و مطلوب نظر شارع باشد و به دیگر سخن، فعالیت او، در چهارچوب قصد رجا و به امید درک واقع انجام می‌پذیرد، که این امر، اگر چه از نگاه شرع و به حکم عقل پسندیده است، ولی چنین کاری، از مصادیق احتیاط و انقیاد خواهد بود و به هیچ وجه نمی‌توان بر آن نام مستحب نهاد و یکی از احکام پنج گانهٔ شرعی محسوب داشت.

ما در پیوند با دیدگاه مشهور نسبت به اخبار من بلغ، اشکالات اساسی دیگری داریم که در ادامه و ذیل عنوان رویکردی نو، به آن می‌پردازیم.

رویکردی نو

از نظر ما این ادعا که می‌توان الغای شرایط حجیت خبر واحد در اخبار مربوط به احکام غیر الزامی و تساهل شارع در این زمینه را از احادیث من بلغ استفاده نمود، مخدوش و غیر قابل پذیرش است، زیرا چنان که ملاحظه شد، لسان بیشتر این احادیث «بلوغ ثواب» و لسان برخی از آن‌ها «بلوغ خیر» است و بی تردید دو تعبیر «ثواب» و «خیر»، افزون بر عمل استحبابی، شامل عمل واجب نیز می‌باشند، چرا که از باب ذکر

۱- در صورتی که تشریع را به معنای «ادخال مالم یعلم انه من الدین فی الدین» بدانیم و آن را به «ادخال ما علم انه لیس من الدین فی الدین»، محدود نسازیم (در مورد مفهوم تشریع، ر.ک: سبحانی، الرسائل الاربع، الرسالة الرابعه، ۵۹).

مسبب و ارادۀ سبب، مقصود از ثواب در این احادیث، هر چیزی است که انجام دادن آن پـاداش دارد و ایـن مفهوم، در بر گیرندۀ مستحب و واجب است، با این تفاوت که پیامد ترک واجب، استحقاق عقاب است بـر خلاف ترک مستحب. بلکه شاید بتوان عنوان «ثواب» را مربوط به فعل حرام نیز دانست چرا کـه بـه حسـب لغت، ثواب عبارت است از جزای عمل، خواه خیر باشد یا شـر ـ یکـی از واژه شناسـان بـه صـراحت گفتـه است: «الثواب ما یرجع إلی الانسان من جزاء أعماله و الثواب یقال فی الخیر والشـر.» (راغـب اصـفهانی، ۸۱) «ثواب عبارت است از جزای کردار انسان که به او برگردد و این تعبیر در خیر و شر استعمال می‌شود.»

چنان‌که قرآن کریم نیز این کلمه را در هر دو زمینه استعمال کـرده اسـت، در پیونـد بـا پـاداش مؤمنـان می‌فرماید: «فأثابهم بما قالوا جنات» (مائده: ۸۵) «خداوند به آنان، به سبب آن چه گفتند، باغ‌هایی بهشتی پاداش داد.» و در ارتباط با کیفر کافران نیز می‌فرماید: «هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلـون.» (مطففـین: ۳۶) «آیا کافران، جزای کردارشان را دیدند.»

اما لفظ «خیر» نیز هر چند به طور فراوان در مـورد مسـتحبات بـه کـار مـی‌رود، ولـی اسـتعمال آن در واجبات نیز جای تردید نیست، چنان که قرآن می‌فرماید: «و أن تصوموا خیرلکم» (بقره: ۱۸۴) «روزه گرفتن برای شما بهتر است.» و در جایی دیگر از قرآن می‌خوانیم: «فإن تبتم فهو خیرلکم و إن تولیتم فأعلموا أنکم غیر معجزی الله.» (توبه: ۳) «پس اگر توبه کنید برای شما بهتر است و اگر اعراض نمایید بدانید که نـاتوان کننده خدا نیستید.» چنان که گاه این تعبیر را در اعم از واجب و متسحب به کار برده است، مانند ایـن آیـه: «وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عندالله.» (بقـره: ۱۱۰) «و هـر کـار خیـری را کـه بـرای خـود پـیش می‌فرستید، آن را پیش خدا می‌یابید.»

برخی از روایات نیز تأیید کننده این مدعا است از جمله بنابر نقـل شـیخ صـدوق از امـام صـادق (ع)، پیامبر فرمود: «من وعده الله علی عمل ثوابا فهو منجزه له ومن أوعده علی عمل عقابـا فهـو فیـه بالخیـار.» (ابن بابویه، التوحید، ۴۰۶؛ نیز ر.ک: حرعاملی، ۱/ ۶۰) «خداوند به هرکس وعده پاداش بر عملـی دهـد، به وعده خود وفا می‌کند و هرکس را به خاطر انجام دادن کاری، تهدید به عقاب نماید، در عقـاب کـردن او مختاراست.»

زیرا به قرینه ذیل این روایت، تعبیر ثواب که در آن به کار رفته، اختصاص به عمل مستحبی نـدارد و بـه این می‌ماند که پیامبر (ص) در این گفتار، همه اعمال را به دو دسته تقسـیم فرمـوده باشـد: دسـته نخسـت، اعمالی که انجام دادن آن‌ها، ثواب آور است یعنی واجبات و مستحبات و دسـته دوم، اعمـالی کـه ارتکـاب آن‌ها عقاب آور است یعنی محرمات.

با این تحلیل، به خوبی روشن می‌شود هیچ یک از احادیث من بلغ، اختصاص به مستحبات ندارد، چه

رسد به این که مفاد آن‌ها، الغای شرایط حجیت خبر واحد نسبت به آن‌ها باشد، حتی چه بسا بتوان از این احادیث، واقعیتی برخلاف نظر مشهور استفاده کرد، با این توضیح که حکم استحبابی نیز بسان دیگر احکام شرع، توقیفی و ثبوت آن منوط به رسیدن بیان از ناحیه شارع مقدس است به گونه‌ای که انجام دهندهٔ آن، بتواند آن را به شارع نسبت دهد و اگر در حین امتثال، از او پرسیده شود چرا این کار را می‌کنی؟ بگوید چون خواست و مطلوب شارع است انجام می‌دهم. این معیار، در تمامی مستحباتی که با دلیل‌های گویا و معتبر ثابت شده موجود است، برخلاف مستحبات مورد ادعا، یعنی اموری که التزام به استحباب آن‌ها، پشتوانه‌ای جز احادیث من بلغ ندارد زیرا تعبیر «وإن كان رسول الله (ص) لم يقله» در صحیحة هشام و نیز تعبیراتی مانند «وإن لم يكن على ما بلغه، وإن لم يكن الامر كما نقل إليه» در برخی دیگر از این احادیث، به روشنی، گویای عدم وجود معیار یاد شده در این گونه امور است و مترتب شدن ثواب برکاری، دلیل بر استحباب آن نمی‌شود زیرا چنان که گذشت بر انجام واجب نیز ثواب مترتب می‌گردد.

از همین جا است که بازبینی احادیث من بلغ و درنگ بیشتر در مفاد آن‌ها ضرورت خود را نشان می‌دهد.

از نظر ما، این احادیث، به هیچ روی، در مقام بیان حکم اعمال مشکوک الاستحباب و الغای شرایط حجیت خبر واحد نسبت به این اعمال نیستند، بلکه مفاد آن‌ها، تنها خبر دادن از تفضل و عنایت حق تعالی نسبت به بندگانی است که به امید دست یابی به پاداش الهی، اقدام به انجام امور می‌کنند، اموری که به حسب ظاهر و به لحاظ دلیل‌های موجود، وجوب یا استحباب آن‌ها ثابت شده ولی چه بسا که به حسب واقع، انجام آن‌ها، خواست و مطلوب شارع نباشد. به دیگر سخن، روایات رسیده از معصومان (علیهم السلام)، هر چند به حسب ظاهر و براساس قواعد علم الدرایه، برخوردار از شرایط حجیت و بلکه در اعلا درجهٔ اعتبار و صحت باشند، ولی از آن جا که به هر حال، احتمال عدم صدور آن‌ها از معصومین (علیهم السلام) می‌رود، این امر، سبب پیدایش نوعی تشویش و اضطراب در بندگان با ایمان می‌شود و از انگیزهٔ آنان نسبت به انجام واجبات و مستحباتی که براساس این روایات ثابت شده‌اند می‌کاهد و احادیث من بلغ، به منظور رفع این تشویش و اضطراب و به هدف ایجاد اطمینان و تقویت ایمان بندگان نسبت به فضل وکرم الهی صادر شده‌اند. روایت شیخ صدوق از پیامبر (ص) که در آن آمده بود: «من وعده الله على عمل ثواباً فهو منجزه له»، (ابن بابویه، التوحید، ۴۰۶) نیز تأیید کننده این برداشت است، هم چنان که می‌توان این برداشت را مورد تأیید روایتی دانست که شیخ صدوق با سند خود از حمدان بن سلیمان و وی از امام رضا (ع) نقل می‌کند. براساس این روایت، وی می‌گوید: «سألت ابالحسن علی بن موسی الرضا (ع) عن قول الله عزوجل: فمن یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للاسلام، (انعام: ۱۲۵) قال: من یرد الله أن یهدیه بایمانه

فی الدنیا الی جنته و دارِ کرامته فی الاخره یشرح صدره للتسلیم لله و الثقه به و السکون الـی مـا وعـده مـن ثوابه حتی یطمئن الیه.» (ابن بابویه، عیون اخبار الرضا (ع)، ۱/ ۱۳۱). از امام رضا (ع) در مورد این سـخن خداوند پرسیدم که می‌فرماید: «پس هرکس را که خدا بخواهد هدایت کند، به او نسبت به [پذیرش] اسلام، شرح صدر می‌دهد.» حضرت فرمود: [معنای آن چنین است که] هر کس که خداوند اراده کند اورا با ایمان آوردنش در دنیا، به بهشت و خانهٔ کرامتش در آخرت رهنمون شود، به او شـرح صـدر می‌دهـد کـه تسـلیم خداوند گردد و نسبت به وعده پاداش الهی، وثوق و اطمینان و آرامش خاطر داشته باشد.

حدیث نبوی منقول از اهل سنت نیز که در آن آمده بود: «من بلغه من الله فضیلة فأخذ بها ایمانا بالله و رجاء ثوابه أعطاه الله ذلک وان لم یکن کذلک»، (ابن فهد حلی، ۱۳) قرینهٔ دیگری اسـت بـر صـحت ایـن برداشت.

در حقیقت، لسان و مفاد کلی این احادیث، نزدیک به لسان و مضـمون آیـهٔ «إنمـا توعـدون لصـادق»، (ذاریات: ۵) و آیهٔ «إنما توعدون لواقع»، (مرسلات: ۷) و آیات مانند آن است.

گفتنی است با توضیح ما پیرامون مفاد و پیام کلی احادیـث مـن بلـغ، مخـدوش بـودن سـخن محقـق همدانی در این باب نیز روشن می‌شود. وی در پاسخ به صاحب مدارک که گفته است: «استحباب، حکمی است شرعی، بنابراین تحقق آن، منوط به وجود دلیل شرعی اسـت» (عـاملی، ۱/ ۱۳) سـخنی دارد بـه ایـن مضمون: «درستی این مدعا، مسلم است، ولی اخبار من بلغ که به لحـاظ سـند معتبـر و بـه لحـاظ تعـدد، مستفیض هستند، برای استحباب عملی که مشمول این اخبار باشد، کفایت می‌کند.» (همدانی، ۱/ ۳) زیرا چنان که دیدیم اخبار من بلغ، به هیچ وجه، در مقـام اثبـات اسـتحباب و الغـای شـرایط حجیـت در مـورد روایات وارد شده در این باب نیستند و به طور کلی، سمت و سوی دیگری دارند.

اهمیت این رویکرد وقتی روشن‌تر می‌شود که بدانیم گاه در عرصه مستحبات و فضایل به طور گسترده، شاهد پدیده جعل و وضع هستیم به حدی که موجب تردید جدی در اعتبار پاره‌ای از مسـتحبات و فضـایل می‌شود.

بنابر نقل حاکم نیشابوری، از ابی عصمه (فرج بن ابی مریم مروزی) پرسیدند: برکـدام اسـاس از قـول عکرمه و ابن عباس در مورد فضایل تک تک سوره‌های قرآن، روایت می‌کنی و حال آن که که نـزد اصـحاب عکرمه، از این حدیث خبری نیست؟! وی در پاسخ گفت: دیدم مردم از قرآن روی گردان شده و به فقه ابـی حنیفه و مغازی ابن اسحاق مشغول شده‌اند، از این رو به قصد قربت، این حدیث را وضع کـردم (سـیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ۲/ ۱۵۵).

نیز حاکم می‌گوید دسته‌ای از راویان مانند ابی عصمه و محمدبن عکاشه کرمـانی، بـه منظـور دعـوت

مردم به فضایل، به وضع حدیث پرداختند، سپس از سهل بن سری نقـل می‌کنـد کـه وی می‌گفـت: احمـد جویباری و محمد بن تمیم و محمدبن عکاشه، بیش از هزار حدیث بر پیـامبر خـدا بسـتند (عسـقلانی، ۵/ ۲۸۸).

نتیجه‌گیری

نتیجه این رویکرد و برداشت آن است که بپذیریم احادیث من بلـغ، در مقـام اخبـار از تفضـل الهـی و درباره کسانی صادر شده‌اند که در مقام عمل به او امر شرع (اعم از وجوبی و استحبابی)، تکیه بـر اخبـار و امارات نموده و با امید دست یابی به پاداش الهی، اقدام به انجام امور می‌کنند.

به دیگر سخن، مضامین این احادیث، مرتبط با موضوع ثواب و پاداش الهی است و بیشتر صبغه کلامی و اعتقادی دارد و نمی‌توان آن‌ها را دلیل بر ملغا بودن شرایط حجیت در اخبار دلالت کننده بـر مسـتحبات و فضائل دانست.

براساس این نگرش، نسبت دادن احکام استحبابی به شارع مقدس، به سان نسبت دادن احکام وجـوبی به او، نیازمند دلیل‌هایی است که از اعتبار لازم و شرایط حجیت برخوردار باشند. بنابراین، تسـامح در ادلـهٔ سنن، هر چند به عنوان قاعده‌ای مقبول، شهرت یافته، از پشتوانهٔ کافی علمی برخوردار نیست و نمی‌توان آن را پذیرفت.

هم چنین براساس این برداشت، امکان بهره‌برداری از احادیث من بلغ، اختصاص بـه مجتهـد نـدارد و برخلاف برداشت مشهور، غیر مجتهد نیز می‌تواند در حد فهم خود، از این روایات، به سان دیگـر روایـات اعتقادی، اخلاقی و... بهره‌مند شود.

منابع

قرآن کریم.

ابن بابویه، محمد بن علی، ***التوحید***، قم، نشر اسلامی، ۱۳۹۸ ق.

ـــــــــــــــــــ، ***ثواب الاعمال***، قم، انتشارات شریفی رضی، ۱۳۶۴.

ـــــــــــــــــــ، ***عیون اخبار الرضا (ع)***، قم، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ق.

ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ***لسان المیزان***، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۳۹۰ ق.

ابن طاوس، علي بن موسي، ***اقبال الاعمال***، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.

ابن فهد حلی، احمد بن محمد، ***عدة الداعی***، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۰۷ ق.

انصاری، مرتضی بن محمد امین، ***فرائد الاصول***، قم، انتشارات اسماعیلیان، بی‌تا.

ایوان کیفي، محمدتقي بن عبدالرحیم، ***هدایه المسترشدین***، بی‌جا، بی‌تا.

آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، ***کفایه الاصول***، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۴ ق.

آل بحرالعلوم، محمد، ***بلغة الفقیه***، تهران، مکتبه الصادق (ع)، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ ق.

بحرانی، یوسف بن احمد، ***الحدائق الناضرة***، قم، نشراسلامی، بی‌تا.

برقی، احمدبن محمد، ***المحاسن***، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.

جمعی از فقها، ***مجموعه رسائل***، قم، مکتبه المفید، بی‌تا.

حرعاملی، محمدبن حسن، ***وسائل الشیعه***، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ چهارم، ۱۳۹۱ ق.

حسینی مراغی، عبدالفتاح بن علی، ***عناوین الاصول***، بی‌جا، بی‌تا.

خطیب شربینی، محمد بن احمد، ***مغنی المحتاج***، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ ق.

خمینی، روح الله، ***تهذیب الاصول***، (تقریرات به قلم جعفر سبحانی) قم، دارالفکر، چاپ سوم، ۱۳۶۷.

خوانساری، حسین، ***مشارق الشموس***، قم، مؤسسه آل بیت (ع)، بی‌تا.

خویی، ابولقاسم، ***التنقیح***، قم، دارالهادی، چاپ سوم، ۱۴۱۰ ق.

دمیاطی، محمد شطا، ***اعانة الطالبین***، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ***مفردات الفاظ القرآن***، بیروت، الدارالسامیه، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

سبحانی، جعفر، ***الرسائل الاربع***، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.

ـــــــــــــ، ***المحصول فی علم الاصول***، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۸ ق.

سیوطی، عبدالرحمن‌بن ابی‌بکر، ***الاتقان فی علوم القرآن***، قاهره، مطبعه حجازی، بی‌تا.

ـــــــــــــ، ***الجامع الصغیر***، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

ـــــــــــــ، ***مسالک الافهام***، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

شیخ بهایی، محمد بن حسین، ***الرسالة الاثنا عشریه***، قم، کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی، ۱۴۰۹ ق.

صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ***جواهر الکلام***، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۶۳.

صالح، صبحی، ***علوم الحدیث و مصطلحه***، بیروت، دارالملایین، چاپ هشتم، ۱۳۹۵ ق.

طباطبائي کربلايي، علي بن محمدعلي، ***ریاض المسائل***، چاپ سنگی، قم، مؤسسه آل البیت (ع)، ۱۴۰۴ ق.

طوسی، محمدبن حسن، ***المبسوط***، تهران، المطبعه الحیدریه، چاپ دوم، ۱۳۸۸ ق.

عاملی، محمدبن علی، ***مدارک الاحکام***، قم، مؤسسه آل البیت (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

عراقی، ضیاء الدین، ***نهایة الافکار***، تقریرات به قلم محمد تقی بروجردی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۵ ق.

فاضل هندی، محمدبن حسن، ***کشف اللثام***، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، بی‌تا.

کلینی، محمدبن یعقوب، ***الکافی***، تهران، چاپخانه حیدری، ۱۳۳۴.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ***بحار الانوار***، بیروت، داراحیاء الثرات العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.

محقق سبزواري، محمدباقر بن محمدمؤمن، ***ذخيرة المعاد***، قم، چاپ سنگی، مؤسسه آل البیت (ع)، بی‌تا.
نائینی، محمد حسین، ***اجود التقریرات***، تقریرات به قلم ابوالقاسم خویی، صیدا، مطبعة الفرقان، ١٣٥٢ ق.
نراقی، احمد بن محمدمهدی، ***عوائد الایام***، چاپ سنگی، قم، مکتبه بصیرتی، ١۴٠٨ ق.
نووی، یحیی‌بن شرف، ***المجموع فی شرح المهذب***، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.
همداني، رضا بن محمدهادي، ***مصباح الفقيه***، چاپ سنگی، مکتبه الصدر، ١۴٠٣ ق.